

«زند» حافظ و «بانول» تاگور

دکتر پروین دخت مشهور

عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی

قبل از وارد شدن به بحث و مقایسه تطبیقی «زند» حافظ و «بانول» تاگور، لازم می‌دانم به معرفی مختصر - و تاجای ممکن جامع - هر یک از آنها، پردازم.

بانول

«بانول» یعنی مجذوب الحال و شیفته، این واژه، از ریشه «بایو» / bayu و در سانسکریت «وایو» / vayu گرفته شده است و به گروهی از درویشان وارسته که اعتنایی به دنیا و قیود آن ندارند، اطلاق می‌شود. درویشان بانول، حاصل تلفیق تعالیم صوفیان، اوپانیشادها (کتاب مقدس هندوان) و تفکر بودایی می‌باشند. این درویشان که بیشترشان هندو و برخی از آنها مسلمانند، از تمامی قید و بندها، رها هستند. به عبارت دیگر، این «از رنگ تعلق آزادگان»، به هیچ رسم و قراری در این جهان، پای بند نیستند و از هیچ سازمان خاصی نیز، اطاعت نمی‌کنند، اگر از «بانولی» پرسیده شود که چرا از هیچ دستور، قانون و قیدی، پیروی نمی‌کنند، در پاسخ خواهد گفت: «مگر ما سکیم که پس مانده دیگران را برگیریم؟ مردان شجاع از یافته‌های خود بهره می‌برند. ترسوها، قدرت دریافت مستقیم ندارند و از آن دیگران استفاده می‌نمایند.»

«بانول‌ها» به همه انسان‌ها، از هر طبقه، نژاد، ملیت و مذهب، احترام می‌گذارند و با تفرقه، تعصب و ستتهای جدایی افکن که چون حجابی سخت، دل‌ها را از هم دور می‌کند، موافقتی ندارند. صلای بی‌رنگی و وحدت مذاهب، عصاره اعتقاد و منش آنان است، اشعار زیر که

یاد آور و سعت بیش عرفانی بزرگانی چون مولوی، حافظ و... می باشد - نمودار صفا و یک رنگی «بائول‌ها» است. این اشعار بخشی از یک سروده «بائولی» می باشد:

«بی تابانه در جستجو هستم

در جستجوی یک نشانی ساده

از یک | محس | مغازه ویژه

آن جا که «...»، «هاری»، «رام کالی»، «خدا»^۲...

از ظرف ساده‌ای، غذا بر می دارند.

«گورا» و «رام کرشنا»، ارباب ادوات جنگی را در آتش افکنده اند،

و «محمد»^۳ «گین»^۳ و «عیسی»،

مهی دانه، در شهد عشق مهیا می کنند...

من بی تابانه، در جستجوی یک نشانی ساده هستم

نشانی آن مغازه خاص^۴

محور توجه این پاکبازانِ خاکسار «عشق» می باشد؛ «عشق» به خدا، «عشق» به انسان و «عشق» به همه آفریده‌ها.

واژه «فنا» که از عربی و فارسی، وارد هندوستان گردیده، در کلام و مرام بائول‌ها، جایگاه ویژه‌ای دارد. آن‌ها مفهوم وسیع این واژه را - که فدا کردن زندگی، دنیا، خواهش‌های نفسانی و افزون خواهی بشری است - مراعات کرده و بر اساس همین مشرب و منش، حتی اگر صاحب زن و فرزند باشند - که در مرام آن‌ها، منعی ندارد - به آن پشت پا زده و خود را وقف عشق راستین ارباب راستین می نمایند.

«جسم» که در نظر بسیاری از فرقه‌ها، خوار و ناچیز انگاشته می شود، در چشم بائول‌ها، ... به اعتبار این که «معبود روح» است - مقدس‌ترین مقدسات، محسوب می شود. آن‌ها، «جسم» را جایگاه «روح» و در نهایت جایگاه «خدا» می دانند.

توجه به موسیقی و سماع از دیگر شاخصه‌های «بائول‌ها» می باشد. آن‌ها با موسیقی و به زبان ساده و شیرین ترانه، منش و روش خویش را، ابراز می نمایند و حتی به سؤالات و ابهامات نیز از طریق سرودهای خود، پاسخ می دهند.

به منظور جلوگیری از اطاله کلام، درنگ بیشتر و ذکر شواهد را به بعد از معرفی «رند» حافظ، وا می گذاریم.

«رند» حافظ

«رند» که در حدود ۸۰ بار در دیوان حافظ، به کار رفته است، با این بار معنایی، بی تردید از باز آفریده‌های اساطیری ذهن خلاق سخن سرای شیراز است. این واژهٔ پربار و اسرارآمیز، پارادکسی هنری و شگرف است که به گونه‌ای حس کردنی، نه وصف شدنی، در شعر حافظ ظاهر می‌شود. در واقع، حافظ «از رند، معنایی می‌آفریند مقابل آنچه تابدان روز بوده است.^۵ «رند» حافظ، نه تنها، رند معمولی، به معنی رایج کنونی - یعنی حقه باز و هفت خط - نیست، بلکه، بر یک هویت معلوم و مشخص و یا یک تیپ و نمونهٔ ثابت هم، دلالت نمی‌کند. «رند» حافظ، یک مجموعه است و همان طور که گفته شد، یک پارادکس چند بعدی است که توصیف و تفسیر آن، آسان نبوده، به ادای حق مطلب نمی‌انجامد، در واقع، «یکی از اجزای عمده در ساخت مکتب رندی حافظ، شیوهٔ ویژهٔ اوست، سبک او پیوسته به لحنی سرکش و طعنه‌آمیز آراسته است (لحن عنادی و استهزاء آمیز)^۶. حافظ، از «رند»، انسان کامل را منظور دارد و این نیز کافی نیست، بلکه باید چیزهای دیگری هم بر آن افزود. «انسان کامل»، به علاوهٔ قلندری ملامتی و از تعلق رسته که دست افشان و پای کوبان، عاشقی می‌کند و از هر گونه ریا و زهد فروشی، می‌برهیزد و می‌گریزد و به هر چه - جز عشق - می‌خندد.

دکتر زرین کوب، بعد از تقسیم «رند» به دو نوع: اول «رند» بازار - که همدست محتسب و ضد آزادگی است - دوم: «رند» مدرسه - که «رند حافظ»، شاه شجاع و خود حافظ از آن جمله‌اند ... در مورد «رند» اخیر که منظور نظر مائیز می‌باشد - می‌گوید: «رند پاکباز آزاد اندیش، عارفی بود که نه تسلیم زاهدان ریاکار می‌شد و نه سر به قدرت پوچ ارباب زور فرود می‌آورد، همه چیز را رد می‌کرد و به همه چیز، به چشم بی‌اعتنایی می‌نگریست، شیخ فقیه و مقرب سلطان، در نظر او کسانی بودند که خود را به دیو سالوس و ریا، فروخته بودند...»^۷

«رند حافظ» و «بائول تاگور»

با کمی تأمل در شخصیت دوست داشتنی، ساده و سنت شکن بائول‌ها می‌بینیم که ویژگی‌ها و شاخص‌های آن‌ها، همانی است که برای «رند» حافظ، باز نمودیم. به دیگر سخن، «رند» در بائول بنگال - به ویژه با باز آفرینی تاگور - جانی تازه می‌گیرد. مگر نه این که بائول‌های بنگال، نیز چون رند حافظ، لولی وش و شنگول، یک لاقبا و آسمان جل، آزاد از هر قید و بند و به دور از هر نمایش مذهبی، دخیل قلمرو عشق گشته، بر هر دستور و فرمان و امر و نهی و باید و

نباید مصنوعی و بشر ساز، رندانه می‌خندند.

برجسته‌ترین و اصلی‌ترین وجه اشتراک «رند» و «باتول»، در ملازمت آن‌ها با عشق و آن راه، اساس هستی دانستن است. «تلازم عشق و رندی، چنان جدی است که برخی از محققان، رندی را یکسره عاشقی دانسته‌اند و رند را «عاشق»^۸. به عبارت دیگر: «همان سان که فیلسوف، اهل عقل است و فیلسوفی نیست که عاقل (عقل‌گرا = خردگرا) نباشد، رند، اهل عشق است و رندی نیست که عاشق نباشد»^۹. - «باتول» تاگور، نیز، عشق را مهم‌ترین هدف زیستن و زیباترین بهانه هستی می‌داند.

اشعار زیر از «ناراهاری» (Narahari) - که یکی از باتول‌ها است - مؤید بی‌اعتنایی این درویشان ساده‌زی به همه رسم‌ها - جز عشق و رزی - می‌باشد:

«برادرم! دلیل این که من یک باتول مجذوب الحال شده‌ام، این است که من از هیچ اربابی، از هیچ سازمانی و از هیچ آداب و رسومی، فرمان نمی‌برم.

اینک هیچ یک از قیود و محدودیت‌های بشری نمی‌تواند مرا اسیر خویش نماید، و من تنها، از شادکامی عشق سرمستم...

در عشق، تفرقه و جدایی نیست،

هر چه هست، نزدیکی و پیوستگی است،

بنابراین، من با هر کس و با همه کس، به رقص و آواز می‌پردازم و لذت می‌برم...»^{۱۰}

نکته بسیار مهم دیگری که حافظ به آن پرداخت و از اصول انکار ناشدنی تفکر تاگور، نیز می‌باشد، همسازی ناهمسازها، یعنی آشتی دادن آن‌هایی است که از نظر دیگران، متضاد و نامتجانس، شناخته شده‌اند. در دیوان حافظ، شواهد بسیاری از تلاش وی، برای آشتی و تنفیق این ناهمسازها و متضادها، مشاهده می‌شود. به چند نمونه از آن‌ها، توجه می‌کنیم:

گفتم صنم پرست مشو، با صمد نشین

گفتا به کوی عشق، هم این و هم آن کنند^{۱۱}

از ننگ چه گویی که مرا نام زنگ است

و ز نام چه پرسی که مرا ننگ ز نام است^{۱۲}

قدم دریغ مدار از جنازه حافظ

که گر چه غرق گناهست، می‌رود به بهشت^{۱۳}

از زیباترین آشتی‌های حافظ، آشتی «جسم» و «روح» است که عارفان دیگر، کمتر به آن

روی خوش نشان داده‌اند و در اکثر موارد، خواری جسم راه، لازمه اعتلای روح، شمرده‌اند.

حافظ - با الهام از مولانا و در قلمروی متفاوت - به رفع این نقیصه، پرداخته، با اتکا به نظریه عشق خود می‌گوید: لازمه تصفیة روح، نه خوار داشتن جسم، که رعایت جانب آن است»^{۱۴}. این دیدگاه پسندیده و مثبت نسبت به «جسم» که خداوندش در «احسن تقویم» آفریده است، نه تنها منافاتی با نفی و طرد هوس رانی‌ها و آزمندی‌های حیوانی ندارند، بلکه، مؤید آن می‌باشد، زیرا حرمت گذاشتن به «جسم» به عنوان آشیانه روح و ستیز با خواهش‌های نامشروع نفس، دو مقوله جداگانه و مکمل یکدیگر می‌باشد.

نویسنده کتاب «حافظ اندیشه» می‌گوید: «کار بزرگ حافظ، در زمینه همسازی ناهمساها در جهان اندیشه، اعاده حیثیت تن آدمی است، در کنار اعتلای روح...»^{۱۵}

«رند» حافظ آیت این آشتی‌ها و کانون «جمع اضداد» است، درست همان طور که «باطول» تاگور، مظهر «همسازی ناهمساها» می‌باشد. بنابراین، نظر نویسنده کتاب «حافظ اندیشه»، وقتی می‌گوید: «حافظ در تلاش عظیم و بی سابقه‌اش، برای همساز کردن ناهمساها، شاگردی نیافته»^{۱۶}، جای درنگ دارد، زیرا حقیقت امر، این است که اگر بپذیریم که حافظ در میان هم کیشان، هم زبانان و هموطنان خویش، شاگردی نیافته، باید بی درنگ این را هم بپذیریم که او، در حیطه‌ای دیگر و در میان مردمی دیگر، شاگردی خلف و شایسته، چون تاگور، پیدا کرده است که مانند او، ناهماهنگ‌ها را هماهنگ و ناهمگون‌ها را همگون کرده است. او و بائول‌هایش که چون رند حافظ، تصویری گویا از خود اوست، جسم را به اعتبار این که آشیانه «روح» است، عزیز می‌دارند.

«کبیر»، «Kabir»، «نانک» (Nanak)، «ریدیداس» (Radidas)، «دادو» (Dadu) و پیروانشان «بدن» را معبد خدا دانسته، آن را جهان صغری می‌دانند که همه آنچه مربوط به عالم هستی و قدرت مطلق ازلی است، در آن عرضه شده است.^{۱۷}

«کبیر» می‌گوید: «در بدن، باغ بهشت، هفت دریا، ستارگان و نمود خالق، وجود دارد»^{۱۸}. و «دادو» می‌گوید: «این بدن، کتاب مقدس من است و در آن، خدای رحمان پیام‌هایش را برایم نوشته است»^{۱۹}. «رجب»، مرید برجسته و مسلمان «دادو» می‌گوید: «جسم سالک، دفتر است که بر آن مفاهیم مقدس را با القبای زندگی نوشته اند. اما، تنها تعدادی اندک از مردم، آن مفاهیم را می‌خوانند و بسیاری دیگر، نسبت به پیام دل، کر می‌شوند»^{۲۰}.

باطول‌های تاگور - همان طور که اشاره شد - «جسم» را «معبد روح» و جایگاه عشق خدا می‌دانند و از این لحاظ، به آن احترام گذاشته، مقدسش می‌دانند.

«باطول‌ها» در مرحله سلوک خویش، با اصول فیزیولوژی و فلسفه «جسم» آشنا می‌شوند و

می آموزند که، چگونه، جسم آن‌ها - که قرارگاه مقدس روح و کانون و کاشانه حق است - نیز، از عشق معبود ازلی، لذت ببرد.^{۲۰} بنابراین، برای «بائول‌های» تاگور - چون رند حافظ - عشق سراسر شکوه و معنویت و روحانیت است و حتی هنگامی که از جسم و عشق جسمانی، سخن گفته می‌شود، بعد روحانی آن، محور توجه و اشتیاق می‌باشد، به همین جهت، قصه دلدادگی دو دلداده مشهور و مقدس هندوان، «رادها و کریشنا» برای «بائول‌ها» بسیار پر معنا و نمادین می‌باشد و به همین اعتبار است که عشق‌های افلاطونی عشاق نامدار هند، چون «ویلوامنگال - چیتا مونی»، «جیداو - پادماوایی» و «چاندیداس - رامی»، برایشان بسیار مهم است و نسبت به برگزاری مراسم و برپایی جشن‌های مربوط به آن‌ها، اشتیاق و حساسیت خاصی، از خود، نشان می‌دهند.^{۲۱} در یکی از سروده‌های عاشقانه بائول‌ها، می‌خوانیم که:

آه، ای دل!

اگر می‌خواهی عشق لاهوتی را تجربه کنی،

به «ویندرابان بنگال» برو...

آن جا که «چیتا مونی - ویلوامنگال»، همواره،

از تأثیر عشق و جذبه محبت لبریزند

مراسم و جشن عشق «ویلوامنگال و چیتامونی»

از عشق «کریشنا» شکوه و رونق یافته

و روح آگاه و شعور سیال و فراگیر کریشنا،

به تمامی لحظه‌های آن، شیفتگی داده است.^{۲۲}

عشق برای «بائول‌ها» - چون رندان حافظ - کیمیایی است که مس وجود را به «زرناب» بدل می‌کند. به یکی از ترانه‌های ساده «بائول» که تاگور، آن را به عنوان حرف دل خویش، واگویه می‌کند، گوش جان می‌سپاریم:

«عشق سنگ، جادویی است که بالمس کردن آن، حرص و آرزو، به صفا و اخلاص، بدل می‌شود.

و به خاطر عشق، بهشت، تمنای «زمین» شدن دارد،

و خدا، تمنای «انسان» شدن...»^{۲۳}

و حافظ، نیز، عشق و رندی را، چنین در ملازمت هم، قرار می‌دهد:

عاشق و رند و نظر بازم و می‌گویم فاش تا بدانی که به چندین هنر آراسته‌ام

تحصیل عشق و رندی، آسمان نمود اول آخر بسوخت جانم، در کسب این فضایل

روز نخست، چون دم رندی زدیم و عشق شرط آن بود که جز ره آن شیوه نسپریم

همیشه پیشه من عاشقی و رندی بود دگر بکوشم و مشغول کار خود باشم از دیگر نکاتی که «رند» حافظ را به «بائول» تاگور، نزدیک و همسان می‌کند، طغیان و عصیان علیه قید و بندهایی دنیایی و خرافه‌ها و پیرایه‌های دست ساز بشری می‌باشد.

«رند آن کسی است که بند عادات و عرفیات را گسسته و از قیود خرافات و موهومات رسته باشد... خواجه (حافظ) همه جا به رندی مباحثات دارد و به ملامت گویان نسبت ریا و تزویر داده...»^{۲۸}. شیخ رندان به «آزادگی» و بندگی عشق که دو ویژگی درخشان «رندی» است، مفتخر و شادمان می‌باشد:

فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم^{۲۹}
و با سربلندی به انتخاب احسن خود که، «طریق رندی و عشق» است و حذر از نفاق و زرق، می‌نازد:

نفاق و زرق نبخشد صفای دل، حافظ طریق رندی و عشق اختیار خواهم کرد^{۳۰}
از دیدگاه حافظ «مرتبه اعمالی رندی آن است که سالک از قید دنیا و آخرت و آنچه مربوط به حُب ذات و خودخواهی است، رسته باشد»^{۳۱} «رند» حافظ، «قصر فردوس» را به دیده استغنا می‌نگرد و آن را به زاهدان مشرّع که «عمل» را، نه از شور عشق و اخلاص، بلکه برای پاداش، انجام می‌دهند، ارزانی می‌دارد، برای «رند حافظ» - که تصویری روشن و بی‌ابهام از خود اوست - «دیرمغان» کفایت می‌کند:

قصر فردوس، به پاداش عمل می‌بخشد ما که رندیم و گدا، دیرمغان ما را بس^{۳۲}
«بائول» تاگور، نیز، تن به هیچ قید و شرط و بند و زنجیر دنیایی و بشری، نمی‌سپارد و آزاد، ساز مهر، می‌نوازد و نوای عشق و رهایی، سر می‌دهد:

«ای برادر، من یک بائول شیفته جانم،

هیچ کس رئیس من نیست و به هیچ قیدی، وابسته نمی‌باشم،
هیچ محدودیت بشری، مرا به بند نمی‌کشد،

و تنها، شادمانی و سرمستی عشق، مرا شادمان می‌سازد...»^{۳۳}

«رند» حافظ، ملامت کش، پاکباز، خوش بین، بی ریا و ساده زی، نفاق ستیز، گریزان از زهد ریایی و گرانجانی زهد فرو شان و به معنی دقیق و صوفیانه‌اش، «ابن الوقت» می‌باشد. بهاء‌الدین خرمشاهی می‌گوید: «رندا و [حافظ] همچون خود او، نظر باز و نکته گو و بیزار از زهد و ریا و مکر وطمطراق دروغین، نام و ننگ و صلاح و تقوای مصلحتی و جاه و مقام بی اعتبار دنیوی است»^{۳۴}. و خود حافظ، نیز، در پرهیز رندان از زهد ریایی و توجهشان به عشق و

مستی و طرب، می‌گوید:

نوبت زهد فروشان گرانجان بگذشت وقت رندی و طرب کردن رندان پیداست^{۳۵}
و یا:

زاهد ارراه به رندی نبرد، معذورست عشق‌کاری است که موقوف هدایت باشد^{۳۶}
«بائول‌ها» نیز، بی‌ریا، ساده‌دل، برکنار از زهد ریایی، بی‌نیاز از رفتن به معبد و اماکن مقدس، عیاش - به شیوه رندان - و خوش‌باش و غنیمت‌شمار فرصتند. آن‌ها، هم‌چون رندان خراباتی حافظ، سر به دنیا و عقبی فرود نمی‌آورند و به معنی وسیع کلمه از هر رنگ تعلقی آزادند، «بائول‌های تاگور»، خدا را در کعبه و کلیسا و دیر و کشت نمی‌جویند. «خدای آن‌ها، خدای راستین همهٔ پاکبازان است و در کعبهٔ دل، قرار دارد، این خدای برحق، محدود به زمان و مکانی خاص و متعلق به قومی خاص نیست. او در تمام لحظه‌ها و در همهٔ مکان‌ها و معشوق همهٔ عاشقان خاکسار و باد پیما می‌باشد.

بیشترین آنچه دربارهٔ دیدگاه «بائول‌های بنگال» یا به عبارت روشن‌تر «بائول‌های تاگور» گفته شد، در سرودهٔ زیر - که یکی از شمار بسیار سروده‌های توحیدی و عاشقانهٔ آنان است - متبلور می‌باشد:

«ای دل! من به مکه و مدینه نمی‌روم،

زیرا، همیشه در کوی دوست ساکنم...

دیوانه خواهم شد، مقیم | مقیم کعبه | خواهم شد و او را نخواهم شناخت.

نیایش راستین، مربوط به مسجد و معبد و روز و وقت خاصی نیست،

من در هر گام، مکه‌ای دارم و تمام لحظه‌هایم مقدس است...»^{۳۷}

«بائول تاگور»، آیین تمام‌نمای خود تاگور می‌باشد. «تاگور» گرچه به ظاهر به شیوه رندان بائول، زندگی نمی‌کند، ولی از دل آن را قبول دارد، صمیمانه، به آن‌ها، مهر می‌ورزد و صداقت و پاکیزگی جان را در اندیشه و منش آنان می‌جوید و خود نیز، از درون، «بائولی» مهر کیش و عشق مداراست. کارنامهٔ انسان دوستی، صلح‌جویی، بی‌تعصبی نسبت به فرقه‌ها و نژادهای مختلف، طرفداری از مظلومان، همدمی و حشر و نشر با بائول‌ها و پذیرفتن آن‌ها در «شانتی نیکیتان» - دارالسلام تاگور - همه و همه، گواه روش و منش بائولی تاگور می‌باشد. سرودن اشعاری به سبک بائول‌ها و اختصاص دادن بخش پایانی کتاب «دین آدمی»، به این گروه بهلول صفت و بی‌آزار - که در زمرهٔ عقلای مجانبین اند - شاهد آمیختگی روحی تاگور با مرام بائول‌هاست.

در سروده زیر، موافقت تاگور، با «بائول‌ها» و «رندان»، آشکاراست:

«رستگاری که در ریاضت‌های راهب است، در خور من نیست!

در دل بستگی‌های بی شمار خود، لذت و ذوق آزادی را جست و جو می‌کنم...»

او، در ادامه همین قطعه می‌گوید:

«دروازه‌های فهم و ادراک را بستن، و زنجیر ریاضت به پای خود افکندن، کار من نیست...»^{۳۸}

«رند» حافظ، هم، از بسیار جهات، خود اوست و به قول استاد خرمشاهی:

«حافظ پیش و بیش از هر چیز، هنرمندی آزاده و گردنکش و شورنده است»^{۳۹}. آزادگی و

گردن کشی در برابر قیود تحمیلی و ساختگی، از ویژگی‌های نخستین و بارز «رند» حافظ و

«بائول» تاگور می‌باشد، به ترانه ساده دیگری از بائول‌ها - که زبان دل تاگور نیز هست - گوش

می‌دهیم:

«معبدها! مسجدها! راهتان را جدا کنید، هنگامی که زاهدان و کشیشان، با خشم فرمان دهند

که: به دور من جمع شوید! من، اطاعت نخواهم کرد،

و از گوش دادن و حرکت کردن، امتناع خواهم نمود...»^{۴۰}

این سخنان تاگور، گویی پژواک ملامت جویی و ریاگری سلف او، «حافظ» است که

سال‌ها پیش از او، فریاد زده است که:

صلاح و توبه و تقوا، زما مجو، حافظ ز رند عاشق و مجنون، کسی نیافت صلاح^{۴۱}

و به واعظ ریاکار - بالحنی قاطع و ستیزنده - هشدار و دور باش داده است:

دور شو از برم ای واعظ و بیهوده مگوی من نه آنم که دگر گوش به تزویر کنم^{۴۲}

از دیگر سربلندی‌های «رندان» شیراز و «بائول‌های» بنگال، بی تعلقی و وارستگی

آنهاست. دل بستن به دنیا و دوستی مال و مقام، مایه اصلی کینه، حسد، حرص و خودخواهی

می‌شود؛ پس اگر انسان به چنان علو مقامی رسد که با توانایی و یارایی روحی، خود را از

اسارت این علایق، نجات دهد، از پیامدهای شومش، در امان خواهد بود.

در «اسرار التوحید» آمده است که روزی درویشی صاحب دل - که شیفته سخنان نغز و

آتشین شده بود - از او پرسید: «ای شیخ! مرا می‌باید که بدانم تو چه مردی و چه چیزی؟ شیخ

گفت: ای درویش! ما را بر کیسه بند نیست و با خلق خدای جنگ نیست...»^{۴۳}

این سخن شیخ، حسب حال «رند» حافظ و «بائول» تاگور یا در حقیقت زبان دل و حسب حال

خود حافظ و تاگور است که دست در دست هم، با دلی تهی از حب مال و مقام، «سرخوش و

مست و غزل خوان»، در همه جا، «درخت دوستی می‌کارند» و «نهال دشمنی» برمی‌کنند.

ارجاع ها و پی نوشتها:

- 1-Tagore , Rabindranath, *The Religion of Man*, Published by visvo Bharati Publishing Department,2000,P.121
- 2- R.M.Sarkar,*Baults of Bengal*,Gian Publishing House , New Delhi, 1990 , P .179
- ۲ و ۳ - توضیح این که «هاری»، «رام کالی»، «الله» و... نام‌های مختلف خدایند و «گین»، نام پیامبری غیر مسلم «احتمالا مربوط به آیین هندو» می‌باشد که تاگور برای نشان دادن وحدت -جویی خویش و تقریب مذاهب و ادیان آورده است.
- ۴ - اصل کلمه انگلیسی، «Shop» بوده است.
- ۵ - رحیمی، مصطفی، «حافظ اندیشه، نشر نو، تهران، ۱۳۷۱، ص ۳۱
- ۶ - مزارعی، فخرالدین، مفهوم رندی در شعر حافظ، ترجمه کامبیز محمود زاده، با مقدمه و ویرایش دکتر اصغر داد به انتشارات کویر، تهران، ۱۳۷۳، ص ۶۰
- ۷ - زرین کوب، عبدالحسین، از کوجه رندان، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹، صص ۴۷ و ۴۸
- ۸ - مزارعی، فخرالدین، مفهوم رندی در شعر حافظ، ص سی و سه مقدمه
- ۹ - همان جا
- 10 - *The Religion of Man*, P.117
- ۱۱ - حافظ شیرازی، دیوان، با مقدمه دکتر سید محمد رضا جلالی نایینی، از نسخه علامه قزوینی و دکتر قاسم غنی، چاپ دوم، ۱۳۶۷ ص ۱۴۲.
- ۱۲ - همان اثر، ص ۳۴
- ۱۳ - همان اثر، ص ۵۸
- ۱۴ - رحیمی، مصطفی، حافظ اندیشه، ص ۲۳
- ۱۵ - همان اثر، ص ۲۵
- 16 - *The Religion of Man* , P. 118

17 - The Religion of Man , P. 118

18 - The Religion of Man , P. 118

19 - The Religion of Man , P. 118

20 - Bauls of Bengal , P .171

21 - Bauls of Bengal , P .171

22 - Bauls of Bengal , P .171

23 - The Religion of Man , P. 64

۲۴ - حافظ شیرازی، دیوان، ص ۲۲۳

۲۵ - همان اثر، ص ۲۲۰

۲۶ - همان اثر، ص ۲۶۷

۲۷ - همان اثر، ص ۲۴۳

۲۸ -

۲۹ - حافظ شیرازی، دیوان، ص ۲۲۶

۳۰ - همان اثر، ص ۹۷

۳۱ - بامداد، محمد علی، حافظ شناسی یا الهامات خواجه، به کوشش محمود با مداد، تهران،

ابن سینا، ۱۳۳۹، ص ۱۱۱

۳۲ - حافظ شیرازی، دیوان، ص ۱۹۲

33 - The Religion of Man,P.117

۳۴ - خرماهی، بهاء الدین، حافظ نامه، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هشتم، ۱۳۷۸، ج

اول، ص ۲۷.

۳۵ - حافظ شیرازی، دیوان، ص ۱۵

۳۶ - همان اثر، ص ۱۱۳

37 - The Religion of Man , P. 121

۳۸ - تاگور، رابیندرانات، نغمه‌های تاگور یا صد بند، ترجمه م. ضیاء الدین، مؤسسه مطبوعاتی

عطایی، تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۶۰

۳۹ - خرماهی، بهاء الدین، ذهن و زبان حافظ، نشر نو، چاپ سوم، ۱۳۶۷، ص ۵۵

40 - The Religion of Man , P. 64

۴۱ - حافظ شیرازی، دیوان، ص ۷۱

۴۲- همان اثر، ص ۲۵۰

۴۳- محمدبن منور بن ابی سعد بن ابی طاهر بن ابی سعید میضی اسرار التوحید، به تصحیح ذبیح ...

صفا، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ دوم، ۱۳۴۸، ص ۱۸۲.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی